

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران

ناهید جهازی<sup>۱</sup>

### چکیده

آیین‌های زمستانی در ایران از گذشته‌های بسیار دور برگزار می‌شده‌اند. در واقع، این فصل به دلیل مشغله کمتر روستاییان، بهترین زمان برای اوقات فراغت آنها به شمار می‌رفته و به همین دلیل بازی‌ها و نمایش‌واره‌های زمستانی بسیاری اجرا می‌شده است. این نمایش‌ها یا بازی‌ها، ویژگی‌ها و جنبه‌های نمایشی برجسته‌ای همچون بازیگری، ماسک، گریم و لباس، گفتاشنود، ابزار صحنه، صحنه، زمان و موسیقی داشتند. در این مقاله، سه آیین نمایشی از جمله آیین «طلب باران»، «بند آمدن باران» و «برفی کردن» به همراه جنبه‌های نمایشی آنها بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** نمایش سنتی، نمایش آیینی، مراسم طلب باران، مراسم

بند آمدن باران، مراسم برفی کردن

---

۱. کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی از دانشگاه تهران و پژوهشگر فرهنگ عامه

## مقدمه

در جامعه روستایی، فصل زمستان، فصل فراغت روستاییان بویژه کشاورزان است. به همین دلیل روستاییان در گذشته وقت خود را اغلب با شب‌نشینی، مهمانی‌های دوره‌ای، بازی‌ها، سرگرمی‌های فصلی و همچنین برپایی نمایش‌های آیینی می‌گذراندند.

آیین‌های زمستانی در ایران شباهت فراوانی به یکدیگر دارند و از ساختار به نسبت یکسانی برخوردارند. ساختار نمایشی این آیین‌ها، براساس «نمایش دسته‌روی» است. عناصر برجسته نمایشی در این آیین‌ها شامل ابزار صحنه، ماسک و گریم، لباس و گفتاشنود می‌شود. بازیگری در این آیین‌ها شامل ویژگی‌ها و توانایی‌های خاصی است که از آن جمله می‌توان به روحیه طنز و حاضر جوابی اشاره کرد. در گذشته بازیگر یا بازیگران با تغییر لباس و ماسک در آبادی به راه می‌افتادند و ترانه می‌خواندند و جمعیت حاضر به عنوان تماشاگر به آنها پاسخ می‌داد. گفتاشنود به صورت ترانه‌خوانی بود و موسیقی در این آیین‌ها برگرفته از سازهای محلی هر منطقه بود که یک یا دو نفر به همراه بازیگر اصلی، آن را اجرا می‌کردند. طراحی صحنه نیز شامل کوچه‌ها و محله‌های آبادی، حیاط‌خانه‌ها و طویله صاحب‌خانه بود. در این آیین‌ها، اوج و فرود نمایشی به صورت مشخص وجود ندارد. در ادامه به جنبه‌های نمایشی سه آیین «طلب باران»، «بند آمدن باران» و «برفی کردن» اشاره می‌شود:

## ۱. آیین طلب باران

آیین نزول باران، از زمره آیین‌هایی بود که برای تمنای بقا در برابر «خشیم طبیعت» به صورت نمایش‌واره برگزار می‌شد و شاید مراسم تمنای باران، بویژه در مناطق خشک و کم‌آب ایران رواج بیشتری داشت. آیین‌های باران‌خواهی ریشه در تاریخ اساطیری ایران دارند که به تدریج با نمادهای مذهبی همراه

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۲۹

شده‌اند. به طور کلی، آب در نزد ایرانیان همیشه حرمت داشته و از دیرباز آن را منشأ خیر و برکت می‌دانستند و همواره آیین‌هایی برای پاسداشت آن برپا می‌کردند.



جشن آب‌پاشان یا آبریزان نمونه‌ای از آیین‌های باران‌خواهی بود که در سیزدهم تیرماه برگزار می‌شد و برپایی آن به زمان فیروز، جد انوشیروان بازمی‌گردد. در واقع، منشأ این جشن به خشکسالی و قحطی در آن دوران مربوط می‌شود که شاه و مردم در روز مشخصی گرد هم آمدند و دعا کردند و از خداوند قادر و توانا طلب باران کردند و سرانجام دعایشان مستجاب شد و باران نازل گردید. آیین طلب باران در مناطق مختلف با نام‌های متفاوتی اجرا می‌شد و در شیوه اجرا تفاوت‌های اندکی وجود داشت.

### ۱-۱. جنبه‌های نمایشی آیین‌های طلب باران

#### ۱-۱-۱. بازیگری

در مراسم دعای باران، نقش اصلی را یک فرد اجرا می‌کرد. این فرد به وسیله اهالی انتخاب می‌شد و با لباس نامتعارفی که می‌پوشید، در آبادی یا

روستا به راه می‌افتاد. سایر نقش‌ها از سوی توبره‌دار یا توبره‌کش (کسی که توبره‌ای به دوش داشت و آذوقه اهدایی اهالی را جمع می‌کرد) و سایر کودکان یا مردم آبادی ایفا می‌شد. نقش بازیگر اصلی بسیار ساده بود؛ او اغلب شعری را می‌خواند و همراهان پاسخ او را می‌دادند. در مواردی، حرکات بازیگر اصلی با طنز و اداهای خنده‌دار همراه بود. این مراسم اگرچه استغاثه‌آمیز بود اما برای مردم خالی از تفریح و شادی نبود. بعد از جمع‌آوری آذوقه، نان یا آش پخته می‌شد. بازیگر معمولاً شیء سنگینی مثل سنگ آسیاب‌دستی (در نمونه جنوب آن) را حمل می‌کرد و مورد نامهربانی قرار می‌گرفت. او سختی و رنج را به جان می‌خرید تا به این وسیله خدا بر او رحم آورد و باران رحمتش را نازل کند. آخرین نقش را کسی بازی می‌کرد که ضامن مرد نگون‌بخت می‌شد. او پیش می‌آمد و به مردم می‌گفت که من ضامن این مرد می‌شوم که تا فلان روز (برای مثال سه روز دیگر) باران بیارد، به این ترتیب مردم آرامش می‌گرفتند، سپس دعا و نماز می‌خواندند و روانه خانه‌هایشان می‌شدند و منتظر بارش باران می‌ماندند.

در بعضی از شهرها و روستاها، یک عروسک یا چوب یا جارو، نقش بازیگر باران‌خواه را ایفا می‌کرد و معمولاً کودکان یا زنان دعاهای باران را می‌خواندند.

بازیگری در مراسم آیینی دعای باران، به صورت گروهی و دسته‌روی بود. در این نمایش‌ها، یک نفر نقش اصلی را ایفا می‌کرد و بقیه، همراهان یا هم‌سرایان او بودند که به اشعاری که بازیگر اصلی می‌خواند، پاسخ می‌دادند. در پایان مراسم که ضامن پیش می‌آمد، بازیگران اصلی دو نفر می‌شدند.

در مراسم دعای باران در بوشهر، نقش اصلی را بازیگری ایفا می‌کرد که گلی (geli) خوانده می‌شد؛ او در عین حال که بار سنگین «آسک» (آسیاب دستی) را حمل می‌کرد، این کار را بدون اخم و ناراحتی و به صورتی کاملاً

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۳۱

خنده‌دار و با حرکات مضحک و خنده‌آور انجام می‌داد تا مراسم بدون ناراحتی و اندوه ادامه یابد. گلی به شکل نامتعارف و طنزگونه گریم می‌شد و حرکات خنده‌آور انجام می‌داد. این مراسم مانند کارناوال شادی به اجرا درمی‌آمد.

بازیگری در مراسم «کوسنگلون» در فارس برجسته‌تر بود. در این مراسم، کوسه که مردی با ریش و سبیل سفید بود، با نواختن زنگ، کارش را شروع می‌کرد، او زنگ را می‌نواخت و به این ترتیب مردم متوجه وجود او می‌شدند، ابتدا کودکانی که به همراه کوسه بودند، مانند هم‌سرایان می‌خواندند:

کوسنگلون نادرشا      بارون رحمت شا  
اگر بارون نیاید      ریش کوسه ورآید

در مراسم «کوسه گلین» در استان فارس، کوسه لباسی نامتعارف می‌پوشید، سوار بر چوب بالا و پایین می‌پرید و زنگی را به صدا در می‌آورد و وارد خانه اهالی می‌شد و به صورتی نمادین به جستجوی اجاق خانه می‌پرداخت. بعد چوبی را داخل اجاق می‌کرد و آتش داخل اجاق را به اطراف پخش می‌کرد و صاحب‌خانه با زرنگی روی کوسه آب می‌پاشید و کوسه به سوی آنها حمله می‌کرد تا توبره‌کش میانجی می‌شد.

بازی کوسه در اینجا کاملاً نمادین است؛ او آتش اجاق خانه را که نمادی از روشنایی، رفاه و امنیت خانه در خانواده است، به اطراف خانه می‌پراکند تا اجاق آن خانه همیشه روشن و پربرکت باشد. وقتی آذوقه‌ها جمع‌آوری و نان پخته می‌شد، درون یک قسمت از خمیر ریگ می‌گذاشتند و کسی که ریگ در نانش پیدا می‌شد، با کوسه گلاویز می‌گردید.

### ۱-۱-۲. ماسک و گریم و لباس

از نظر ناظرزاده (۱۳۸۳) ماسک دارای کارویژه‌های گوناگون است. به تماشاگران آگاهی می‌دهد که آنچه تماشا می‌کنند، واقعیت نیست بلکه بازنمایی و بازآفرینی آن است. ماسک حالتی ثابت از فرد را بیان می‌کند؛ برای نمونه افسردگی، شقاوت یا خوشحالی. نمایش‌ساز می‌تواند با برجسته‌کردن یک ویژگی، آن را به صورت سیماچه (ماسک) درآورد. در دعای باران که در دشتستان برگزار می‌شود، یکی از اهالی روستا نقش «گلی» را بازی می‌کرد. او را با برگ درختان گوناگون از جمله پیس<sup>۱</sup> می‌پوشاندند، یک کلاه کاغذی روی سرش می‌گذاشتند، بر چوبی سوارش می‌کردند و چوبی دیگر به یک دست و یک لنگه آسیاب دستی (آسک) هم به دست دیگرش می‌دادند.

در شهرستان‌های استان فارس، مانند ممسنی و استهبان نیز مراسم «کوسه‌گلین» برگزار می‌شد. نقش کوسه‌گلین را فردی درستکار ایفا می‌کرد. ابتدا یک جفت کفش کهنه که به آن «مطری» (motri) می‌گفتند، از گوش‌های کوسه‌گلین می‌آویختند، صورت او را سیاه می‌کردند و از پشم بز و میش، سبیل بلندی برای او می‌گذاشتند. یک عبای کلفت نیز که به آن «کردک» (kordak) می‌گفتند، به تن او می‌کردند و روی آن شالی می‌بستند. بعد زنگ بزرگی به کمر کوسه وصل می‌کردند و چوب بلندی به دست او می‌دادند. کوسه‌گلین نیز حالت سوار به خود می‌گرفت.

در مراسم «شاه‌بارون»، مردی که شاه‌بارون می‌شد، نمدی کهنه می‌پوشید و کمر خود را با ریسمان محکم می‌بست و چوبی به کمر خود می‌زد و چوبی

---

۱. برگ درخت خرما

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۳۳

هم به دست می‌گرفت و روبند نازکی روی صورت خود می‌انداخت تا کسی او را نشناسد. روبند در اینجا کاربرد ماسک را داشت.

در مراسم باران‌خواهی، یک نفر سردسته یا بازیگر می‌شد. در بعضی از شهرها این فرد مانند مراسم «کوسنگلون» در استان فارس کوسه نام داشت؛ او ریش و سبیل سفیدی می‌گذاشت و زنگی بر گردن آویزان می‌کرد و دو شاخ هم بر سرش قرار می‌داد. سپس نمدی بر پشت می‌انداخت و چوبی مانند عصا در دست می‌گرفت. در آباد، کوسه جوان و زرنگ بود. برای اجرای مراسم ابتدا بغل‌بندی نمدی<sup>۱</sup> به کوسه می‌پوشاندند و قدبندی<sup>۲</sup> روی بغل‌بند می‌بستند. پارچه کرباس سفیدی به سر کوسه می‌بستند، به طوری که فقط یک چشم او پیدا بود، سپس تکه ریسمن سیاه‌رنگی به دور سرش می‌بستند و دو شاخ بز، در دو طرف سرش قرار می‌دادند و شاخ بزرگ دیگری به قدبند یا کمربند دور کمرش مثل خنجر می‌بستند و در زیر نمد، چندین کرکری<sup>۳</sup> آویزان می‌کردند که صداهای مختلفی از آن به گوش می‌رسید.

در مراسم «کوسه‌ناقالی» که در آذربایجان به اجرا درمی‌آمد، دو نفر به عنوان بازیگر انتخاب می‌شدند. یکی را کوسه نره (مرد) و دیگری را کوسه‌دله (زن) می‌نامیدند. لباس کوسه‌نره عبارت بود از یک پوست میش که از پشم‌های بلند میش و به شکل پالتو درست می‌شد. در روستاهای اطراف اراک به آن «کولجه» (kolja) می‌گفتند و یک کلاه هم از پوست میش تهیه می‌کردند، که فقط دو چشم و دهان از آن پیدا بود.

---

۱. نمد کوچکی که چوپانان می‌پوشند.

۲. طناب پشمی سیاه و سفید

۳. زنگ آهنی کوچک و بزرگ



در آیین «لوک بازی»، کسی که لوک می‌شد، یک نمد چوپانی یا کپنک (kapanak) مندرس می‌پوشید و روی نمد یک ریسمان به نام سیس (sise) می‌بست، بعد صورتش را سیاه می‌کرد و یک زنگوله به گردن می‌آویخت و جلوی جمعیت به راه می‌افتاد.

در مراسم دعای باران در بوشهر، ابتدا دو مرد خود را در پارچه‌ای می‌پوشاندند تا شناخته نشوند و به در خانه‌ها می‌رفتند. سپس کسی که گلی می‌شد، لباسی از گونی‌های کهنه می‌پوشید؛ به این ترتیب که تکه‌های گونی را به وسیله ریسمانی به دور بدنش می‌پیچید و سپس سر تا پایش را با گِل می‌پوشاند، این گِل مانند ماسک، چهره گلی را می‌پوشاند و دو کاربرد داشت:

۱. شناخته نشدن فردی که گلی شده

۲. تمسخر گلی که وظیفه حمل آسک (آسیاب دستی) را به عهده داشت.

در مواردی دو شاخ بز نیز با ریسمانی به سر گلی وصل می‌شد.



جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۳۵

### ۱-۱-۳. گفتاشنود

در آیین باران‌خواهی گلی، گفتاشنود به صورت آهنگین و ترانه‌گونه است. گلی، شعر می‌خواند و همراهان او به صورت هم‌سرایی به او پاسخ می‌دادند:

<b>گلی:</b>	<b>جمعیت:</b>
آب انبارها آب ندارن	خدا بده
بچه‌ها نون ندارن	خدا بده
گنجشک‌ها دون ندارند	خدا بده

سرگروه با شعر می‌خواند:

بار بارونی  
 شار شارونی  
 الله تو بزن بارون  
 سی مای عیال وارون<sup>۱</sup>

گفتاشنود در آیین دعای باران، هم به صورت گفتگو بین سه دسته (گلی یا کوسه و کودکان و همراهان) و هم به صورت گفتگو بین سر دسته و صاحبان خانه‌های محل بود. برای مثال، در مراسم «کوستنگلون» (شیراز) کوسه با صدایی لرزان می‌گفت: به دادم برسید. صاحبخانه می‌پرسید: چی شده؟ کوسه پاسخ می‌داد: بچه‌ها مو سیل برده، به رودا (رودخانه‌ها) سپرده.

در آیین نمایشی «لوک‌بازی»، گفتاشنود به صورت هم‌سرایی بود. دسته لوک دست می‌زدند و می‌خواندند:

لوک ما لوک هزار  
 خیمه زده در مرغزار

۱. برای ما که عیال وار هستیم

## ۳۶ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

الله خدا بارون بده  
 بارون بی پایون بده  
 گندم به اربابان بده  
 جو به خرداران بده  
 ارزن به مرغداران بده  
 های لوکهای لوک

در آیین «شاهبارون»، گفتگوها نمایشی بودند. صاحبخانه از شاهبارون می‌پرسید: از کجا آمده‌ای؟ و چه خبر آورده‌ای؟

شاهبارون در جواب می‌گفت:

شاهبارون خبر آورده  
 آسمون ابری به سر آمده  
 در «چمچه خاتون» کودکان می‌خواندند:  
 چمچه خاتون چه می‌خواهد  
 از خدا باران می‌خواهد  
 باران به بوستان بیارد

گفتاشنود در دعا‌های باران به صورت شعر و ترانه بود که سرگروه یا بازیگر اصلی آن را می‌خواند و همراهان به او پاسخ می‌دادند.

«این ترانه‌ها یا سرودها، نوعی دعا برای بارش لطف خدا بود. این ترانه‌ها در مناطق خشک‌تر، جدی‌تر و پراستغاثه‌تر هستند. در مناطقی که خشکسالی و کم‌آبی چندان شدید نیست، این شعر را به سخره و هجو برای کوسه می‌خواندند تا او را منکوب سازند. در مناطقی که خشکسالی تهدیدی جدی بود، ترانه و سرود را که برای «چوله قزک» می‌خواندند، سوگندگونه ادا می‌شد. در حاشیه کویر، این اشعار و سرودها ترحم‌انگیزتر می‌شدند.» (خلعت‌بری،

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۳۷

۱۳۸۷: ۱۰۴) این شعر و سروده‌ها بیشتر از سوی کودکان و نوجوانان خوانده می‌شد و گاهی زنان آنها را همراهی می‌کردند.

## ۱-۱-۴. ابزار صحنه

ابزار صحنه در دعای باران عبارت بود از کیسه‌ای که توبره‌کش روی شانه‌اش می‌انداخت و آذوقه‌ای که مردم به او و بازیگر اصلی می‌دادند، و او در کیسه‌اش می‌ریخت. آذوقه عبارت بود از آرد، نخود، لوبیا، عدس و تمام موادی که برگزارکنندگان دعای باران با آن نان می‌پختند یا آش درست می‌کردند. در



مراسم «شاه‌بارون» نقل، آجیل و آرد به شاه‌بارون داده می‌شد. در «لوک‌بازی»، آرد جمع‌آوری و خمیر درست می‌شد، سپس هیزم گرد می‌آوردند و آتش روشن می‌کردند.

در «چمچه خاتون»، ابزار صحنه، یک قاشق چوبی بود که آن را به صورت عروسک درمی‌آوردند.

در «عروسک باران»، قاشق یا جاروی تزیین شده با پارچه‌ای رنگی، ابزار صحنه بود. در «هل هل

هلنکی» (halo halo halonaki) یک چوب باریک از چوب درخت سپیدار جزو لوازم صحنه بود.

در مراسم باران‌خواهی در کهگیلویه و بویراحمد، صاحبخانه به کودکان آرد یا تخم‌مرغ می‌داد. یک دگمه، چندین دانه تسبیح، چندین دانه ریگ یا مقداری کلوخ ریز جزو لوازم صحنه به حساب می‌آمد.

### ۱-۱-۵. صحنه

آیین باران‌خواهی به صورت کارناوالی اجرا می‌شد و صحنه آن در واقع کوچه‌ها و خانه‌های روستایی بود. این آیین به صورت نمایش خیابانی اجرا می‌شد.

### ۱-۱-۶. زمان

از نظر خلعت‌بری (۱۳۸۷) زمان اجرای آیین باران‌خواهی بیشتر بستگی به زمان‌های معمول بارش در هر منطقه داشت. در خراسان، بویژه مناطق شمالی آن، به دلیل سرمای طولانی زمستان و بهار دیررس، این آیین در میانه بهار برگزار می‌شد اما هرچه به سمت جنوب پیش می‌رویم، به دلیل طولانی شدن دوره گرما، این آیین‌ها زودتر انجام می‌شدند؛ به طوری که در جنوب غربی ایران که ریزش باران‌ها از آبان‌ماه شروع می‌شود، اگر بارندگی کاهش می‌یافت، مراسم را زودتر اجرا می‌کردند یعنی در آذرماه که در گاهنامه بومیان با قوس و عقرب (آبان و آذر) هم‌زمان بود.

### ۱-۱-۷. موسیقی

موسیقی در این آیین، جنبه آوایی داشت، البته این جنبه آوایی، پرسوز و گداز نبود و از وجهی فولکلوریک برخوردار بود و دارای نمادها و نشانه‌های مفهومی و دراماتیک بومی بود.

### ۱-۱-۸. متن

از نظر بیضایی (۱۳۸۳) با توجه به اینکه عوام این آیین‌ها را اجرا می‌کردند، انتظار یافتن متنی از این آیین‌های نمایشی نابه‌جاست زیرا اساس این آیین‌ها بر بداهه‌گویی و آفرینش حضوری استوار بوده است و نسخه‌های از پیش آماده

جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۳۹

وجود نداشت. این نمایش‌ها سینه به سینه و نسل به نسل با تغییراتی اندک تکرار می‌شد.

## ۲-۱. نمونه‌هایی از آیین طلب باران

### ۱-۲-۱. هیل هیل هیلونکا (*haila haila hailunaka*)

هنگامی که اهالی استان همدان با کم‌آبی روبه‌رو می‌شدند، مراسمی به نام «هیل هیل هیلونکا» اجرا می‌کردند. بدین صورت که کودکان روستا جمع می‌شدند و دوتکه چوب را به شکل علامت جمع به هم می‌بستند و با لباس‌های کهنه آن را می‌پوشاندند و نوعی عروسک چوبی درست می‌کردند. سپس عروسک به دست، در کوچه‌ها و خیابان‌ها به راه می‌افتادند و می‌گفتند:



*haila haila hailunaka*

هیل هیل هیلونکا

[صدای بارندگی]

*jo va gandom arzunaka*

جو و گندم ارزونک

جو و گندم ارزون شود

xodâ bie bârunaka	خدا بیه بارونک
	خدایا بارونی بده
ba iâm go na one	بچه یام گشنه شنه
	بچه هایم گشنه هستند
ke tiâm te na one	کشتیام تشنه شنه
	کشته هایم تشنه هستند

### ۱-۲-۲. باران خواهی

در مراسم دیگری که برای باران خواهی اجرا می شد، کودکان جمع می شدند و هر یک چوبی به دست می گرفتند و به در تمام خانه ها می رفتند و از صاحبخانه هیزم و نفت می گرفتند و در همان حال می گفتند:

darvi am ganale mu am	درویشم گنله موشم
tâ nasânam dar nemi am	تا نسانم در نمیشم <sup>۱</sup>

سپس هیزم ها را در یک جا کپه می کردند و کودکان همگی دست در دست هم دور آتش می چرخیدند و می گفتند:

بارانه ببار بهرانه بختیار

بختیار رفته شکار

بیاره دسمال نار

بخوره خرم خرم

بزنه گرم گرم

و هر کس منقلی می آورد و مقداری از آتش را می گرفت و با خود به خانه اش می برد. باقیمانده آتش را هم با پرتاب کردن سنگ به سمت آن، خاموش می کردند و منتظر بارش باران می ماندند. (سبزواری، اسدآباد، ۱۳۴۹)

۱. درویشم و مثل موش چاقی هستم که تا هیزم و نفت از شما نگیرم از اینجا نمی روم.

جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۴۱

## ۲. آیین‌های بند آمدن باران

این آیین در مقابل آیین «باران‌خواهی» قرار می‌گیرد. وجه مشترک هر دوی این آیین‌ها، «آب» است. به آیین بند آمدن باران «آبسالی» (ترسالی در مقابل خشکسالی) هم می‌گویند. برگزاری آیین ترسالی همیشه بعد از بارش‌های مکرر بود. این آیین بر خلاف آیین باران‌خواهی که با ندبه، زاری و استغاثه به درگاه خداوند برای بارش باران همراه بود، با شادی، خنده و تفریح بود. در شمال ایران، آیین ترسالی در فصل رسیدن برنج که برنجکاران به آفتاب نیاز داشتند، برگزار می‌شد. در آیین ترسالی، قربانی کردن هم انجام می‌شد. این کار نمایشی، سپاسگزاری برای بارش رحمت خداوند بود.

این آیین بیشتر در استان‌های شمالی کشور که بارش باران فراوان بود، اجرا می‌شد. در این آیین نیز پس از مراجعه کودکان به در خانه‌ها مقداری آذوقه جمع‌آوری می‌شد که با آن آش طبخ می‌کردند.

این آیین را اغلب، کودکان اجرا می‌کردند؛ بدین صورت که با همان لباس‌های معمولی خود به راه می‌افتادند و یک نفر را به عنوان چوب‌دار (سردسته) انتخاب می‌کردند سپس کتی را به سر چوبی می‌زدند و سردسته با این چوب جلوی گروه به راه می‌افتاد.

### ۱-۲. جنبه‌های نمایشی آیین بند آمدن باران

#### ۱-۱-۲. بازیگری

در این آیین، بازیگری به صورت برجسته وجود ندارد. کودکان بازی‌کنان به راه می‌افتند و این آیین را به صورت نوعی بازی کودکانه اجرا می‌کردند.

## ۲-۱-۲. ابزار صحنه

در آیین «آفتاب کن، مهتاب کن» کودکان جمع می‌شدند و هر یک چوب بلندی را که به سر آن پارچه‌ای رنگی یا تگه‌ای از لباس غیرسفید آویخته بودند، به دست می‌گرفتند و در کوچه‌ها راه می‌افتادند.

در مراسم «آفتاب شو» (آفتاب کن) از صاحبان منزل برنج و چای خشک می‌گرفتند. به گفته خلعت‌بری (۱۳۸۷) در روستاهای لاریجان آمل، برای بند آمدن باران، دو نفر لباس بسیار گشادی به تن می‌کردند و غریبلی بزرگ که به دور آن پارچه‌های رنگارنگ پیچیده شده بود، روی سر می‌گذاشتند و پابرنه در طول محله به راه می‌افتادند.

در روستای عالیجنگل آمل نیز عده‌ای از کودکان جمع می‌شدند و وسایل مراسم «هاب هیب» را آماده می‌کردند. این وسایل عبارت بودند از: یک مرغ گُرچ (kor) (مرغی که تخم نمی‌گذارد)، یک من یا بیشتر گندم، یک سه‌پایه و یک گیره فلزی. یک نفر سه‌پایه را مثل کلاه روی سرش می‌گذاشت و یک نفر هم دو تا درِ دیگ را به هم می‌کوبید.

## ۲-۱-۳. گفتاشنود

گفتاشنود در این آیین به صورت ترانه‌ها و سرودهایی بود که کودکان برای خورشیدخانم می‌خواندند.

## ۲-۲. نمونه‌ای از آیین بند آمدن باران

در گرگان مراسمی به نام «خورشید تابان» برپا می‌گردید. در این مراسم، در هنگام بارندگی زیاد، کودکان گرد هم جمع می‌شدند و یک نفر را به عنوان سر گروه انتخاب می‌کردند و چوب بلندی را که به سر آن کُت یکی از کودکان را



## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۴۳

آویزان کرده بودند، به دست او می‌دادند و او «چوبدار» می‌شد. چوبدار در جلو و سایرین پشت سر او در خیابان‌ها و کوچه‌ها به راه می‌افتادند و می‌گفتند:

خورشید خانم آفتاو (آفتاب) کن

یه مشت نخود پرتاو (پرتاب) کن

ما بچه‌های گرگیم (گرگانیم)

از سرمایی بمردیم

دق دق می‌لرزیم

از شاخ بز می‌ترسیم

شاخ بز در کمرم

پشه‌ها دور سرم

ما درویشیم و پر ریشیم

تا نگیریم رد نمی‌شیم

صاحبخانه هم به آنها برنج، قند، چای یا پول می‌داد و چوبدار دعا می‌خواند و همگی آمین می‌گفتند. سپس مقداری از برنج را بر روی پشت‌بام ساختمانی می‌ریختند و با بقیه مواد غذایی «آش پتیکا» (a e patikâ) می‌پختند و می‌خوردند و به انتظار بند آمدن باران می‌ماندند. (افشار نادری، گرگان، ۱۳۴۶)

## ۳. مراسم برفی کردن

این رسم در شهرها و آبادی‌های خراسان مرسوم بود. در تربت‌حیدریه و آبادی‌های اطراف آن مانند محولات و فیض‌آباد، هر خانواده‌ای تصمیم می‌گرفت که خانواده دیگری از خویشاوندان، منسوبان یا دوستان و آشنایان خود را برفی کند و برنده شود. برای اجرای این مراسم مقدار کمی برف داخل پاکت می‌گذاشتند یا در میان بقچه و بسته‌ای که چیزی در آن پیچیده بودند قرار می‌دادند و به وسیله آدمی که زبر و زرنگ و چالاک بود، برای خانواده‌ای

که مورد نظر بود، می فرستادند. شخصی که به وسیله او برف فرستاده می شد، از میان زن ها و خدمتکارهای خانه بود. او باید می توانست ظرف یا بسته محتوی برف را به قسمت اندرونی منزل و نزد کدبانو ببرد. اگر قاصد مرد بود، در خانه را می زد و هر کس که دم در می آمد، آن ظرف یا بسته را به او می داد و خودش پس از اینکه مطمئن می شد، بسته یا ظرف به دست خانم خانه رسیده است، فریاد می زد: «برفی ما از شما» و فرار می کرد که گرفتار و سیه روی نشود، چون اگر او را می گرفتند، رویش را با دوده پشت دیگ یا بخاری سیاه می کردند. آن وقت فرستنده برف بازنده می شد و باید خودش سور و مهمانی می داد. به همین دلیل معمولاً در روزی که برف اوّل سال می بارید، خانواده هایی که احتمال می دادند برای آنها از خانه دوستان و خویشاوندان برف فرستاده خواهد شد و قصد برفی کردن آنها را دارند، قبلاً دیگ یا ظرف دودزده ای را دم دست می گذاشتند و به محض اینکه کسی از خانه ای چیزی برای آنها می آورد، آورنده را نگه می داشتند و پس از سیاه کردن روی او، روانه اش می کردند. به هر حال، اگر خانواده ای برفی می شد و نمی توانست روی آورنده برف را سیاه کند، باید به فرستنده برف سور و مهمانی می داد اما اگر آورنده برف را می گرفت و روی او را سیاه می کرد، فرستنده برف بازنده می شد و باید او مهمانی می داد.

در کاشمر و آبادی های آن، مانند شفیع آباد و کندر (kondar) و همچنین در گناباد و مند (mond) گناباد نیز برفی کردن رواج داشت و یکی از سرگرمی های فصل زمستان بود که با فروریختن نخستین برف سال، اجرا می شد. آنها در شب نشینی یا چراغو (erâqu) صحبت از این می کردند که از غروب، برف شروع به باریدن کرده است و باید فلانی را برفی کرد. جوانان

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۴۵

مجلس از مقداری اشنان یا چوبک<sup>۱</sup>، کف درست می‌کردند، آن گاه قدری از آن کف را در ظرفی می‌گذاشتند و به دست پسری چابک می‌دادند تا به عنوان تحفه به خانه فلانی ببرد. گیرنده کف هر چه واریسی می‌کرد، اثری از برف نمی‌دید و با خیال راحت ظرف را می‌ستاند، غافل از آنکه در زیر ظرف، کاغذی چسبانده‌اند و این جمله‌ها را بر روی آن نوشته‌اند: «قاصدی آمد ز ما سوی شما، ظرف کف آورد از بهر شما/ برفی ما از شما مهمانی شما از ما.» گیرنده اگر می‌باخت، باید به همه افراد آن خانواده سور می‌داد. گاهی برای اینکه یک نفر را برفی کنند، زیرکی و هوش به خرج می‌دادند؛ برای مثال ظرفی آش یا پلو به دست پسر خانواده می‌دادند و او را نزد فرد مورد نظر می‌فرستادند. کدبانوی خانه که می‌دید اثری از برف نیست، بلکه ظرفی حاوی خوردنی مطبوع است که در سینی نهاده شده و سرپوش بر روی آن انداخته شده است ناچار ظرف را می‌گرفت و با تشکر و سپاس از آورنده خداحافظی می‌کرد اما هنوز چند قدمی نرفته بود که پسرک آورنده فریاد می‌زد: «برفی ما از شما، مهمانی شما از ما.» کدبانو متحیر به خانه می‌آمد و شروع می‌کرد به واریسی ظرف‌ها و می‌دید که در زیر ظرف آش یا پلو، کاغذ کوچکی چسبانده‌اند که بر روی آن برای مثال چنین نوشته‌اند:

برف و باران است و طوفان در هوا

قاصدی آمد که برفی از شما

گر گرفتی روی او را کن سیاه

ور بماند روی او مانند ماه

شرط باشد جمله را مهمان کنی

جوجه را زیر پلو پنهان کنی

۱. نام درختچه‌ای است که خاص نواحی گرم و کویری است.

### جنبه‌های نمایشی مراسم برفی کردن

در گذشته یکی از سرگرمی‌های مردم در فصل زمستان، بازی «برفی کردن» بود. در این بازی نمایشی، یا کودکی چابک شرکت داده می‌شد که از طریق این بازی، چابکی و رازداری می‌آموخت یا بزرگسالی بود که قصدش ایجاد تفریح و شادمانی برای خویشان و آشنایان بود.

این آیین معمولاً در مناطق برف‌خیز و کوهستانی اجرا می‌شد. مردم این مناطق اغلب می‌گفتند که «اولین برف، نشاط‌آور و با شگون و مایه برکت و بشارت‌دهنده رحمت خداوند است.» (انجوی شیرازی، ۱۳۷۹: ۹۶)

در این بازی، «نمایش‌ساز»، زن یا مردی بود که کودک خود را برای این بازی آماده می‌ساخت و سفارش‌های لازم را به او می‌کرد.

صحنه نیز کوچه‌های آبادی و خانه دوست، آشنا یا همسایه بود. کودک باید بقچه پیچیده شده برف را قبل از آب شدن، به دست فرد مورد نظر می‌رساند. «گفتاشنود» در این بازی نمایشی کوتاه و مختصر بود زیرا کودک نباید وقت تلف می‌کرد و باید قبل از اینکه صاحبخانه بقچه را باز کند و متوجه برف درون آن شود، پا به فرار می‌گذاشت. بنابراین، گفتاشنود در حد سلام و گرفتن پاسخ آن و رد بسته با احترام به صاحبخانه بود و گفتن اینکه فلانی این تحفه را برایتان فرستاده است. صاحبخانه معمولاً می‌بایست در این قبیل موارد هوشیار می‌بود و قبل از فرار کودک، متوجه برف درون بسته می‌شد و با مالیدن دستش به ته سیاه دیگ یا قابلمه و بعد مالیدن دست سیاهش به صورت کودک، روی او را سیاه می‌کرد و دعوت مهمانی را به عهده فرستنده می‌گذاشت.

«کودکی که نقش فرستنده برف را بازی می‌کرد نیز باید بازیگری ماهر بود که رازداری کند و با خندیدن یا بیان گفتاری اضافی، دست فرستنده را رو نکند تا به این ترتیب بتواند ناهار یا شامی مهمان صاحبخانه شوند. بنابراین، کودک

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۴۷

چالاک قبل از اینکه صاحبخانه گره بسته یا دستمال را باز کند، می‌گریخت اما گیرنده بسته باید می‌توانست طفل را دنبال کند و او را بگیرد و با مهربانی، اما سرزنش به خانه بیاورد و با ته دیگ یا هر چیز دیگری روی او را سیاه کند.» (همان: ۹۶) اما اگر صاحبخانه نمی‌توانست کودک را بگیرد، می‌بایست مقدمات تهیه آتش رشته را فراهم می‌کرد.

«ابزار صحنه» این بازی نمایشی عبارت بود از: مقداری برف که در دستمالی پیچیده می‌شد و دیگ یا قابلمه‌ای که کف آن سیاه بود و مواد غذایی که برای تهیه ناهار مورد استفاده قرار می‌گرفت.

«بازیگری» در این بازی به صورت واقعی (رنال) بود. کودک باید می‌توانست ماهرانه نقش خود را بازی کند و صاحبخانه باید هوشیاری خود را حفظ می‌نمود.

این بازی نمایشی، لباس، ماسک و گریم خاصی نداشت. همه چیز به صورت طبیعی و واقعی پیش می‌رفت و بازیگران با لباس‌های معمولی به اجرای نقش خود می‌پرداختند.

برفی کردن، همچنین از طریق نامه دادن یا «یخ‌نامه» نیز اجرا می‌شد؛ به این ترتیب که یک دوست به دوست دیگرش نامه‌ای می‌داد که در آن با شعری، برفی شدن دوستش را اطلاع می‌داد، مردی که برفی می‌شد، این موضوع را با ناراحتی به خانواده‌اش می‌گفت و آنها تدارک مهمانی نهار و شام را می‌دادند.

در خمین، فرستادن برف به این صورت بود که برف را در بسته‌ای می‌پیچیدند و در قابلمه‌ای قرار می‌دادند و به پسری که آن را می‌برد، رموز پنهان‌کاری و گریختن به موقع را گوشزد می‌کردند. پسر اگر زرنگ بود، با چهره‌ای ساده و بی‌خبر از همه جا (فن بازیگری) سلام می‌کرد و می‌گفت: «مادرم گفت آتش پخته بودیم، یاد شما بودیم.» آن‌گاه ظرف را می‌داد و می‌گفت: «بی‌زحمت ظرفش را خالی کنید.» وقتی ظرف، آن طرف را می‌گرفت،

## ❖ ۴۸ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

پسر پا به فرار می گذاشت و فریاد می زد: «آی باختی» و صاحبخانه به طور متقابل فریاد می کرد که «بگیریدش». اگر پسر را می گرفتند، روی او را با دوده یا زغال سیاه می کردند و بازنده باید آتش رشته می داد. (همان: ۹۷ - ۹۶)

در برف نامه گفتاشنود به صورت شعر بود:

برف می بارد چو جیحون از هوا

قاصد ما آمده سوی شما

قاصد ما را اگر کردی سیا

شیرینی دارد تعلق بر شما

گر نکردی روی قاصد را سیا

شیرینی حاضر نما از بهر ما

«ابزار صحنه» در اینجا نامه یا پارچه‌ای بود که قاصد به دست گیرنده می داد. در استان فارس اگر قاصد گیر می افتاد، سه پایه آهنی سنگین مطبخ را به گردنش می آویختند و به همان حال او را گرو نگه می داشتند تا فرستندگان خبردار شوند و باخت خود را قبول و قاصد را آزاد کنند (همان: ۹۸). در اقلید نیز اگر قاصد گیر می افتاد، علاوه بر سه پایه آهنی، جارویی هم به دم او می بستند و سه پایه به گردن و جارو به پشت، او را از خانه بیرون می کردند.

## جمع بندی

زمستان در ایران با خود آیین‌هایی ویژه و ماندگار به همراه داشت. در سایر فصل‌ها به دلیل اشتغال روستاییان به کارهای مختلف، فرصت اجرای مراسم پیدا نمی شد اما در زمستان که وقت استراحت روستاییان است، آنها برای گذراندن شب‌های طولانی و روزهای سرد، به اجرای ترانه، بازی، افسانه‌سرایی و اجرای آیین‌های زمستانی می پرداختند. کودکان، عضو فعال این آیین‌ها محسوب می شدند، به گونه‌ای که آیین‌های «باران خواهی» و «بند آمدن باران»

## جنبه‌های نمایشی آیین‌های زمستانی در ایران ❖ ۴۹

بیشتر از سوی کودکان اجرا می‌شد. بعضی از این مراسم را هم روستاییانی اجرا می‌کردند که بی‌پول و فقیر بودند و با اجرای این مراسم از افراد ثروتمندتر پول و آذوقه می‌گرفتند، بدون آنکه احساس حقارت کنند. در روزگاری که از سرگرمی‌هایی مانند تلویزیون و سینما خبری نبود، روستاییان با اجرای این مراسم سرگرم می‌شدند و با بروز هیجان‌ات به آرامش می‌رسیدند.

بعضی از این مراسم، مانند برفی کردن، ترویج سنت‌هایی مانند مهمان‌پذیری بود. همچنین بسیاری از این آیین‌ها، به منظور طلب برکت برای محصول کشاورزی و دامداری اجرا می‌شدند و همه مردم روستا، با علاقه و شور و شوق در آن شرکت می‌کردند.



## منابع

### الف) کتاب

۱. انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۷۹) جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۲. بیضایی، بهرام (۱۳۸۳) نمایش در ایران، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۳. خلعت‌بری لیماکی، مصطفی (۱۳۸۷) آب: آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه، تهران: مرکز تحقیقات صداوسیما و سروش.
۴. ناظرزاده کرمانی، مهرداد (۱۳۸۳) درآمدی به نمایشنامه‌شناسی، تهران: سمت.

### ب) فرهنگیاران

- افشار نادری، غلامحسین، گرگان، گلستان، ۱۳۴۶  
سبزواری، محمدعلی، اسدآباد، همدان، ۱۳۴۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی